

از دیکتاتوری پول تا اقتصاد صلواتی



مراکز پخش محصولات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی

تهران: فروشگاه سوره ی مهر: تقاطع خیابان انقلاب و شانزده آذر

تلفن: ۶۴۱۸۸۲۲

مشهد: چهار راه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری (ک شهید خوراکچیان)

مجتمع گنجینه کتاب، طبقه منفی یک کتابفروشی آفتاب

تلفن: ۰۹۱۵۵۱۴۷۲۰۴ همراه: ۰۵۱۱-۲۲۳۸۶۱۳

دزفول: پایینتر از حرم سبز قبا(ع)، روبروی کوچه مسجد لب خندق،

مرکز فرهنگی وارثین (عترت)

تلفن: ۲۲۲۲۲۹۳ - ۰۶۲۱ ای میل: varesin@gmail.com

بابل: خ امام خمینی (ره)، چهارسوق، مجتمع تجاری خاتم الانبیا(ص)

طبقه سوم، مؤسسه فرهنگی حدیث مهتاب تلفن: ۲۲۹۵۴۱۹

اصفهان: خ قائمیه، مجتمع تجاری پردیس، طبقه زیرین - فروشگاه

سوره مهر تلفن: ۰۹۱۳۱۰۸۰۸۷۷

قم: خیابان صفائیه (شهدا) - روبروی دفتر مقام معظم رهبری

تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۵۴۵۱

پول چیست؟

هستند کسانی که در ضرورت طرح این پرسش ماهوی شک می‌کنند و می‌گویند: «این دیگر چه سؤالی است؟ پول، ما بازاری است که قیمت و ارزش همه‌ی کالاها با آن تعیین می‌شود و بدین ترتیب، برخلاف گذشته، امکان برخورداری از همه‌ی کالاها برای همگان فراهم می‌شود...» و بعد در تفسیر عبارت «برخلاف گذشته» سعی می‌کنند که فلسفه‌ی پول و مختصری از تاریخچه‌ی آن را برای شما بازگو کنند: در گذشته‌های دور، در میان اقوام بدوی، مبادله‌ی کالا به صورت داد و ستدی انجام می‌گرفت که در آن، انسان کالایی را بی‌واسطه با کالایی دیگر مبادله می‌کرد. اما در اینجا دیگر محصولی منحصر به فرد، به عنوان مازاد یک قبیله، نیست که با محصولی دیگر مبادله می‌شود، بلکه اینک تعدادی بی‌شمار از محصولات گوناگون با بسیاری از محصولات دیگر مبادله می‌شوند. برای آنکه بتوان این مبادله‌ها را بر اساس هم ارزی انجام داد، بایستی کالایی وجود داشته باشد که همه‌ی کالاهای دیگر بتوانند به کمک آن، ارزش مبادله‌ای خود را بیان دارند و این امکان را یک «کالای معادل همگانی» برآورده می‌سازد.^۱

سیر تحول معادل همگانی را می‌توان این‌گونه بیان کرد: در آغاز تولید ساده‌ی کالا، متداولترین کالاهای مبادله‌ای به صورت نخستین معادلهای همگانی درمی‌آید... اقوامی که به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند، عموماً چارپایان، گندم یا برنج را به عنوان معادل همگانی برمی‌گزینند. تا قرن ششم و پنجم پیش از میلاد مسیح، نزد یونانیان و رومیان، گاو معادل عمومی بود. نزد هندوها، نام پول رایج کشور، یعنی روپیه، از کلمه‌ی «روپا»^۲ مشتق می‌گردد که «گله» معنی می‌دهد.^۳

در ژاپن قدیم، برنج قرن‌ها معادل همگانی بود. معادل همگانی در چین، نخست گندم و ارزن، و سپس برنج بود، در بین‌النهرین نیز گندم معادل همگانی بود. در مصر گندمی که به صورت ماده غذایی درآمده بود یعنی به صورت نانی که به شکلی معین پخته می‌شد، خیلی زود جای گاو نر را گرفت... در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح در هند، غله به عنوان معادل همگانی

پی نوشت ها:

۱. نگ.ک. به «علم اقتصاد»، صص ۶۹ تا ۹۷.

۲. Rupa

۳. علم اقتصاد، ص ۷۲.

۴. علم اقتصاد، ص ۷۲.

۵. نگ.ک. به: «علم اقتصاد»، صص ۷۴ و ۷۵.

۶. نگ.ک. به: «علم اقتصاد»، صص ۷۵ تا ۷۸.

۷. نگ.ک. به: «علم اقتصاد»، ص ۷۸.

۸. البته اینجا در استفاده از کلمات باید بسیار دقیق بود. ساختار اجتماعی که بر محور اصالت پول بنا شود، نه تنها قوام ندارد بلکه برعکس کاملاً از هم گسیخته و غیر قابل اعتماد است و اصلاً نمی‌توان آن را «ساختار» به معنای حقیقی آن نامید.

۹. function

۱۰. Adam Smit (۱۷۹۰-۱۷۲۳)؛ اقتصاددان و نظریه پرداز اسکاتلندی، از سران جنبش منورالفکری و دوست دیوید هیوم؛ پایه‌گذار اصول اولیه‌ی اقتصاد آزاد در کتابش «ثروت ملل».

۱۱. The Wealth of Nations

۱۲. موج سوم، ص ۶۸.

۱۳. Henry Ford (۱۹۴۷-۱۸۶۳)؛ معروف به فورد اول، کارخانه دار و طراح اتومبیل، مبدع خط تولید اتومبیل و بانی بنیاد فورد.

۱۴. رنه گنون، سیطره‌ی کمیت و علائم آخرالزمان، علیمحمد کاردان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، اول، ۱۳۶۱، ص ۶۷.

۱۵. Phenomenology: پدیدار شناسی.

۱۶. علامه سید محمد حسین طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، دارالتبلیغ اسلامی، قم، ص ۷۴

فی نفسه دارای ارزش نیست، اما با این همه نشان‌دهنده‌ی نسبت ارزشی فی‌مابین اشیاست.^{۱۶} البته این نسبت که در اختلاف قیمت‌ها ظاهر شده با تغییر نظام ارزشی دگرگون می‌شود، اما به هر تقدیر ضرورت وجود چیزی مثل پول که نسبت ارزشی بین اشیا از طریق آن ظاهر می‌شود، قابل انکار نیست. آنچه مذموم است و به پول قدرتی اینچنین بخشیده حاکمیت سرمایه یا دیکتاتوری اقتصاد است که آن نیز خود نتیجه‌ی ماده‌گرایی بشر امروز است.

جانشین گاو نر شد و در دهات، تا قرن نوزدهم همین نقش را همچنان بازی می‌کرد.^۴ از این گذشته، مهم‌ترین ابزار کار، مواد خامی که این ابزارها از آن ساخته می‌شوند، لوازم مصرفی بسیار ضروری، و بالأخره زیورآلات در میان اقوام مختلف به عنوان معادل همگانی برگزیده شدند. رفته‌رفته فلزات گرانبها و مخصوصاً طلا و نقره به عنوان معادل همگانی همه‌ی کالاها مورد قبول واقع شدند.^۵ در جواب به این پرسش که «چرا این فلزات به عنوان معادل همگانی پذیرفته شدند؟» علت‌های بسیاری ذکر کرده‌اند که بیان آنها در اینجا ضرورت ندارد؛ اما آنچه که مهم است این است که در آغاز، تا آنجا که معادل‌های همگانی از «ارزش‌های استعمالی» برخوردار هستند، هنوز هم اطلاق اسم پول بدانها به مفهوم رایج امروز ممکن نیست. «معادل همگانی» کالاهای مهم مصرفی - چارپایان، گندم، برنج و غیره - فقط یک کاربرد متمم است، حال آنکه مسئله در مورد فلزات قیمتی که به صورت شمش درآمد یا به صورت سکه ضرب شده‌اند چیز دیگری است. ارزش استعمال عمومی و یگانه‌ی این کالای نو از همان ابتدا در این است که نقش معادل همه‌ی کالاهای دیگر را بازی می‌کند. چنین کالایی را پول می‌نامند.^۶

و بعد برای اینکه از هرگونه اشتباهی جلوگیری شود نتیجه‌ی حرف‌های خود را در یک جمله تکرار می‌کنند: «پول معادلی همگانی است که هیچ ارزش استعمالی دیگری - جز معادل همگانی بودن - ندارد.»^۷

باید گفت خطر واقعی درست از همین جاست که آغاز می‌شود و البته پیش از ذکر خطر، لازم است این نکته‌ی مهم نیز مورد اشاره قرار گیرد که میان پول امروز و پول گذشته تفاوتی عمده وجود دارد که کمتر کسی بدان توجه دارد. پول‌های گذشته - سکه‌های طلا و نقره - هر چند ارزش استعمالی دیگری جز پول بودن نداشته باشند اما باز هم فی نفسه دارای ارزش هستند، حال آنکه پول امروز، اعم از سکه یا اسکناس، فی نفسه دارای ارزش نیست. اگر یک روز این قرارداد عمومی که اسکناس‌ها را صاحب ارزش کرده لغو شود، ناگهان همه‌ی مردم جز سیاستمداران فقیر می‌شوند. یکی از نویسندگان غربی اظهار شگفتی کرده بود که

منبع: www.aviny.com

کار مشترک

naeb.blogfa.com و www.karbist.com

به راستی چگونه دولت‌ها توانسته‌اند ثروت واقعی مردم را با چنین کالای موهومی - پول - که فی نفسه هیچ ارزشی ندارد، مبادله کنند!

اگر چه پول اکنون فی نفسه هیچ ارزشی ندارد، اما در عین حال میزان همه‌ی ارزش‌هاست و اینچنین، خود جانشین همه چیز است و جانشینی ندارد. بدین ترتیب پول می‌تواند مبدأ همه‌ی ارزش‌ها قرار بگیرد و به راستی هم اکنون این امکان، ضرورت یافته است.

آنچه که انسان را به سوی کالاها و اشیای مختلف می‌کشاند، نیازهایی است که گاه حقیقی، اما اکثراً کاذب هستند و از اعتبارات انسان نتیجه شده‌اند، و از آنجا که فقط پول است که می‌تواند همه‌ی نیازهای انسان - اعم از حقیقی و کاذب - را برآورده سازد، بنابراین، پول مبدأ همه‌ی ارزش‌ها می‌شود و به همه چیز معنا و مفهوم و ارزش می‌بخشد.

وقتی پول تنها وسیله‌ای است که انسان را به همه‌ی اهداف خویش می‌رساند، دیگر نمی‌توان آن را در حد یک وسیله نگه داشت و بالطبع پول جایگزین همه‌ی اهداف می‌شود و به هدف - و بلکه بزرگ‌ترین هدف - بشر تبدیل می‌شود. این بیماری است که اکنون همه‌ی جوامع بشر را مبتلا ساخته است، چرا که دیگر بشر نمی‌تواند بدون واسطه‌ی پول، کالاها و اشیای را مستقیماً در برابر نیازهای خویش معنا کند.

نخست، این ماده‌گرایی بشر است که به اقتصاد در برابر سایر وجوه حیات بشر اصالت می‌بخشد و این بار اصالت اقتصاد در صورت اصالت پول ظاهر می‌شود. هنگامی که دو ساختار اجتماعی اسلامی و غیر اسلامی را با یکدیگر مقایسه کنیم، مطلب قابلیت تفهیم بیشتری می‌یابد.

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، محوری که به ساختار اجتماعی کشور ما قوام می‌بخشید اصالت پول بود و لا غیر^۱ و البته آثار سوء آن هنوز هم با قوت تمام در میان ما باقی است. وقتی پول تنها انگیزه‌ای باشد که انسان را به «کار» وامی‌دارد، دیگر کار معنای حقیقی خویش را از دست می‌دهد و همان طور که در فصل سوم این کتاب (توسعه و تمدن غرب) گفتیم، به شر واجبی تبدیل می‌شود که باید هر چه بیشتر و سریع‌تر از آن خلاصی یافت.

همان جایگاه حقیقی خویش که معادل همگانی بودن است باز می‌گردد. پول سلطان بی‌منزاع جهان امروز است و از طریق یک نظام بانکداری پیوسته بر همه‌ی کره‌ی زمین حکومت می‌راند، و باز هم باید تکرار کنیم که آنچه به پول قدرتی اینچنین بخشیده ماده‌گرایی بشر است.

انسان اراده‌ی خویش را صرفاً در مسیری اعمال می‌کند که به غایات و خواسته‌های او منجر می‌شود. همین غایات یا اهداف هستند که در وجود او برای کار کردن ایجاد انگیزه می‌کنند. اگر بخواهیم به زبان روز سخن بگوییم، باید گفت انسان اراده‌ی خویش را صرفاً در جهت برآورده ساختن نیازهایش اعمال می‌کند و این نیازها اگر تنها به محدوده‌ی مادی وجود آدم بازگردد، فقط و فقط با پول برآورده می‌شود.

آیا ساختار اداری یا نظام تشکیلاتی
جامعه‌ی اسلامی نیز باید بر مبنای
اصالت پول بنا شود؟ آیا هیچ‌کس
نباید جز به خاطر اضافه حقوق به
مأموریت برود؟

بدین ترتیب است که پول، هر چند خود فی نفسه مطلوب انسان نیست، اما از آنجا که مقدمه‌ی تأمین همه‌ی حوائج مادی است غایت آمال او می‌شود و به تنها عاملی که اراده‌ی او را برمی‌انگیزاند تبدیل می‌شود. این درد همه‌گیر بشر امروز است و دردی هم

نیست که از طریق داروهای شیمیایی یا روانپزشکی درمان شود.

ما اکنون در جست و جوی درمان نیستیم، اما ذکر این نکته لازم است که درمان همه‌ی دردهای بشر امروز در بازگشتن به وطن ایمانی است. بشر امروز درد غربت دارد، غربت از وطن قدسی ایمان، و از همه تأسف‌بارتر این نکته‌ی ظریف است که این غربت به فراموشی انجامیده است و او این خراب‌آباد را وطن پنداشته و دیگر دلش در هوای وطن حقیقی نمی‌تپد.

پیش از ادامه‌ی بحث باز هم ذکر این نکته ضروری است که ما هرگز قصد انکار نقش پول را نداریم. پول امروز که جانشین نقدین - طلا و نقره - شده است، هر چند برخلاف نقدین دیگر

کرد؟ در نظام‌های اجتماعی این روزگار که تحت سیطره‌ی «دیکتاتور پل تا اقتصاد» شکل گرفته است، «پول» همواره طرف دوم معادله‌ای است که به همه چیز معنا و مفهوم و ارزش می‌بخشد. آنچه را که نتوان با پول سنجید اصلاً در دنیا وجود ندارد.

عصر ما به راستی عصر شگفتی‌هاست. از یک سو نظری به آنچه در درون آسمان خراش‌های «وال استریت» می‌گذرد بیندازید و از سوی دیگر به «صلواتی» های جبهه نگاه کنید؛

عصر ما به راستی عصر شگفتی‌هاست. از

یک سو نظری به آنچه در درون آسمان خراش‌های «وال استریت» می‌گذرد بیندازید و از سوی دیگر به «صلواتی» های جبهه نگاه کنید؛ وقتی انسان بنیان کار و حیات خویش را بر «اعتقاد» خود بنا کند نخستین چیزی که نقش محوری خود را از دست می‌دهد «پول» است و درست به همین علت، انسان در محدوده‌ی «جبهه‌ی اسلام» به پول نیازی ندارد. در جبهه، دیگر به پول که همه چیز را به صورتی قلبی و غیر حقیقی به یکدیگر پیوند می‌دهد نیازی نیست و اینچنین، اقتصاد پولی به «اقتصاد صلواتی» تبدیل می‌شود.

اجازه بدهید که باز هم بر این نکته‌ی اساسی تأکید کنم، چرا که سر ادراک مطلب در همین نکته‌ی اصولی است. وقتی انسان ارزش «کار» خود را صرفاً با «پول» بسنجد، دیگر کار تبدیل به یک عمل مکانیکی می‌شود که هیچ ارتباط و پیوندی با روح و اعتقادات انسان ندارد.

و اجازه بدهید باز هم این سؤال را تکرار کنیم: آیا ساختار اداری یا نظام تشکیلاتی جامعه‌ی اسلامی نیز باید بر مبنای اصالت پول بنا شود؟ آیا هیچ‌کس نباید جز به خاطر اضافه حقوق به مأموریت برود؟ خیر. از همان آغاز با ایمان آوردن به «لا اله الا الله» نقش محوری پول نفی می‌شود و پول به

وقتی انسان ارزش «کار» خود را صرفاً با «پول» بسنجد، دیگر کار تبدیل به یک عمل مکانیکی می‌شود که هیچ ارتباط و پیوندی با روح و اعتقادات انسان ندارد.

بدون رودربایستی باید گفت که ادارات موروثی ما همگی بر همین محور شکل گرفته‌اند و کارمندان موروثی ما - بجز عده‌ای قلیل - همه برای پول کار می‌کنند و اینچنین است که کار کردن دیگر معنای خود را از دست داده است. آنها منتظرند تا ساعات مشخص کار در اداره پایان پیدا کند و به خانه‌ها بروند، و زندگی واقعی آنها تازه از آن لحظه است که آغاز می‌شود.

کارمندان موروثی ما - بجز عده‌ای قلیل - همه برای پول است که کار می‌کنند و اینچنین است که کار کردن دیگر معنای خود را از دست داده است.

آنها که همواره می‌خواهند ماهیات را انکار کنند ممکن است بگویند: «آقا! این به خوبی یا بدی افراد برمی‌گردد و به نظام (سیستم) بازگشت ندارد.» حال آنکه اگر درست نظر کنیم، این فاجعه بیشتر ناشی از سیستم است تا افراد، هر چند افراد نیز در آن مقصرند.

سیستم موروثی ادارات ما که از بینش غربی نتیجه شده است، به گونه‌ای است که در آن، با نفی تمایزات حقیقی و روحی افراد، سعی می‌کنند آنها را همچون پیچ و مهره‌هایی که یک سیستم کارخانه‌ای را می‌سازند، در یک سیستم اداری به کار و دارند، حال آنکه هویت حقیقی انسان در تمایزات روحی و کیفی است. کارمندان یک اداره کمیت محض نیستند که بتوان آنها را بدون در نظر گرفتن روحیات و تمایزات کیفیشان، در یک سیستم کارخانه‌ای به کار کشید - آنچنان سیستمی که مثل تپانچه، هر که ماشه‌ی آن را بچکاند، شلیک شود.

این نگرش سیستمی که از تجربیات سیرنتیکی غرب نتیجه شده است تنها با خصوصیات ماشین سازگاری دارد. انسان قبل از هر چیز صاحب روحی مجرد و متمایز از انسان‌های دیگر است. هویت بشر در همین تمایزات روحی است و با نفی این هویت، انسان است که نفی می‌شود.

نظام کارخانه‌ای کنونی کارگران را همچون اجزایی واحد از یک ماشین تصور می‌کند که هر یک فونکسیون^۹ یا عملکرد خاصی را در خدمت کلیت آن ماشین بر عهده دارند. انسان

صاحب روح و جسمی است متحد با یکدیگر و اگر از مجموعه‌ی این خلقت خاصی که انسان نام دارد فقط جزئی از بدن او، دست، پا یا چشم او را به کار بگیرند، هویت حقیقی او را نفی کرده‌اند و نظام کارخانه‌ای امروز سراپا مبتلا بدین درد است. سیستم‌های کارخانه‌ای امروز تنها به جزئی از بدن کارگر، دست، پا یا چشم او احتیاج دارند و اگر کارگر از همه‌ی مجموعه‌ی وجود انسان، تنها همان یک عضو را داشت تفاوتی نمی‌کرد.

این نوع تقسیم کار که امروز در ادارات و کارخانه‌ها مرسوم است برای اولین بار توسط آدام اسمیت^{۱۱} در کتاب «ثروت ملل»^{۱۱} به عنوان «بزرگ‌ترین پیشرفت در زمینه‌ی نیروی مولده‌ی کار» مطرح شده است. در کتاب «موج سوم» آمده است: اسمیت، در عباراتی مشهور، ساختن یک سنجاق را توصیف کرد. وی نوشت یک کارگر قدیمی که همه‌ی کارهای لازم را خودش بتنهایی انجام می‌داد می‌توانست فقط یک مشت سنجاق در روز بسازد که احتمالاً از بیست عدد تجاوز نمی‌کرد. سپس اسمیت به توصیف «کارگاهی» که شخصاً بازدید کرده بود می‌پردازد و می‌نویسد که بالعکس در این کارگاه برای ساختن یک سنجاق هیچ‌ده عمل مختلف بوسیله‌ی ده کارگر متخصص انجام می‌شود که هر کدام عهده‌دار تنها یک یا چند عمل هستند. این کارگران باتفاق می‌توانند بیش از ۴۸ هزار سنجاق در روز بسازند، یعنی بطور متوسط هر کارگر ۴۸۰۰ سنجاق.

در قرن نوزدهم با انتقال هر چه بیشتر کار به کارخانه، داستان سنجاق در مقیاسی وسیع‌تر، بارها و بارها تکرار شد و به‌همان نسبت هزینه‌های انسانی تخصصی کردن بالا رفت. انتقادهایی که از صنعت می‌شد بر این نکته اشاره داشت که کار تکراری خیلی تخصصی بیش از پیش کارگر را از خصایص انسانی تهی می‌کند.^{۱۲}

هر چند نظریه‌ی اسمیت در تقسیم کار به انقلابی در زمینه‌ی اقتصاد منجر شد، اما باید اذعان داشت که این انقلاب اقتصادی به قیمت نفی هویت انسانی کارگران به‌دست آمده است. اگر این روش مکانیکی تقسیم کار را با تقسیم کار در نظام‌های اسلامی قیاس کنیم، به خوبی به این حقیقت واقف خواهیم شد. اکنون با تجربیات انقلابی اسلامی، این وجه‌المقایسه هنوز هم

در نهادهای انقلابی وجود دارد.

در نظام اسلامی کار هر کس مستقیماً بر اعتقادات و تمایزات کیفی و روحی افراد بنا می‌شود و آنچه انسان‌ها را به کار و می‌دارد نه پول، که عشق است. مؤمن تابع اعتقاد خویش است نه اقتصاد، و عمل او مستقیماً بر نیت اوست که بنا می‌شود. در سیستم کارخانه‌ای، کارگر و کارمند پیوند اعتقادی خویش با کارش را از دست می‌دهد و بالاجبار، فقط برای امرار معاش دست به کار می‌زند و از آنجا که همه‌ی احتیاجات او با پول برآورده می‌شود، این پول است که غایت آمل و مبدأ و میزان همه‌ی ارزش‌ها می‌شود.

به بخشی از شرح حال هنری فورد^{۱۳} در کتاب «موج سوم» رجوع می‌کنیم: از زمانی که هنری فورد در سال ۱۹۰۸ به ساختن مدل‌های T پرداخت نه هیچ‌ده عمل بلکه ۷۸۸۲ عمل مختلف لازم بود تا یک اتومبیل ساخته شود. فورد در شرح حالش اشاره می‌کند که خالی از هرگونه حقیقت انسانی منتهی می‌شود و این وضع درست همان چیزی است که ما می‌توانیم در روزگار خود مشاهده کنیم...^{۱۴}

در این بینش خشک و غیر انسانی، تنها انگیزه‌ای که آدم‌ها را به کار و می‌دارد «کسب پول بیشتر» است و «پیوند اعتقادی» انسان‌ها با «کار» شان کاملاً منقطع شده است. اگر بخواهیم با همین بینش راهیان کربلا را، آنچنان که عادت غربی‌هاست، به مثابه یک «پدیده» مورد بررسی قرار دهیم، گرایش وسیع مردم برای شرکت در صفوف راهیان کربلا و جانبازی برای اسلام اصلاً قابل ادراک نیست، چرا که هیچ «توجیه اقتصادی» ندارد. در علم امروز که بنیان آن بر «پدیده‌شناسی»^{۱۵} است، همه‌ی امور همچون پدیده‌هایی صرفاً فیزیکی و مادی مورد بررسی قرار می‌گیرند، و به‌راستی با این بینش چگونه می‌توان «عشق به کربلا» را معنا